

هرگز چنین نبودم کز درد دل بگالم  
این بار بر دل من غم میکند گرانی

### شیخ عبد القادر

هاکن آنچه فلذة الكبد و قرة العین مخدموم شیخ حامد قادری روح  
الله روحه است زمانیکه مخدموم رحمه الله تعالی در عهد بیدرامخان  
خانخانان در اگریه تشریف داشتند فقیر بطالب علمی مشغول بودم  
اما معادت ملازمت حاصل نشد و چون بیدرامخان بتقریب بعضی  
حساد اهل عفا که بجای ناپایدار معرور بودند و عهد آنها شیخ  
گدائی بود نسبت بمخدموم نیکو پیش نیامد و از آنچه طلبید او  
بغایت رنجیده تفضل بد کرد بیدرامخان را رسید آنچه رسید  
و شیخ محمد غوث این فتور را در همان عهد نتیجتاً توجه خویش  
میدانست چون مخدموم در ملتان تشریف برده جان علوی آشیان  
او بمقربان ملاء اعلی در حظیرة قدس مجاورت گزید و نعش  
مطهرش در موضع حامد پور از توابع ملتان بطریق امانت مدنون  
گشت چون در میان شیخ عبد القادر و شیخ موسی برادر خوردش  
سالهایی دراز بر سر مجادله مشیخت مذاقشه اذناک شیخ موسی اکثر  
اوقات در اردو بسر می برد و شیخ عبد القادر در فتح پور شبی  
بتقریب تکلیف خوردن کوکنار و امتناع او ازان امر صحبت  
پادشاه راست نیامد تا روزی شیخ عبد القادر در دیوان خانة  
فتح پور بعد از فراغ جماعت نوافل میگذازد پادشاه فرمودند  
که شیخ نماز نفل در خانه بگذارید گفت پادشاهم این ملک نیست

که بحکم شما باشد پادشاه رنجیده گفتند چه جاهل امت این شیخ  
 و حکم کردند که چون ملک از ما نمیخواهی در ملک ما هم مباش  
 و شیخ فی الحال بدرآمده از مدد معاش گذشته و ترک گفتگوی  
 نزاع و جدال برادر خورد کرده در اچه که گورخانه اسلاف عظام او  
 بود رفته عزیمت اختیار نمود و در مدتی غیبت شیخ موسی عظام  
 رسیدم مخدوم شیخ حامد را کشیده باچه برود و موافق باتباع سنن  
 سنیه مرضیه ملقب گردید حالا راه فقر بقدم توکل می سپرد و  
 چندین فتوحات میبرد که حاجت هیچ مدد معاش ندارد و درین  
 ایام شیخ موسی بعد از زهد و عبادت و مجاهدت و مشیخت  
 چندین ساله ارادت متعارف رسمی پادشاه آورد و شخصت  
 سپاهگیری یافته و تسلیم نوکری کرده داخل امرای پانصدی شد  
 و این بدان میدانست که یکی مسلمان شد دیگری گفت که خوب  
 کردی بدینو مسلمانان کم بودند و شیخ موسی تا آنکه در حضور  
 پادشاه در عین دیوانخانه خاص و عام اگر وقت نماز می رسید خود  
 اذان گفته نماز را بحضور خلیفه وقت بجماعت میگذارد و  
 هیچکس چیزی نمیتوانست گفت و چون خبر منصب او بشیخ  
 عبد القادر رسید گفت او استحقاق هزاری هم دارد چرا پیش ازین  
 نوکر نشد و بی تقریب تا این زمان در افتاد و جایگیر در سلطان  
 یافت و شیخ عبد القادر بهمان عزت و جاه فقر کامیاب گشته بروش  
 آبابی گرام در مقام خلافت نشسته بهدایت و ارشاد خلیفه مشغول  
 است و اوقات گرامی بعبادت و ریاضت شاق و مجاهدت صعب  
 مصروف میدارد و ریاضت دینی او سکه زده گشته • بیت •

ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم  
باپادشاه بگوی که روزی مقدر است

### شیخ کبیر

صاحب سجاد مخدوم شیخ بهاء الدین زکریا قدس الله روحه  
بود مردم ملتان نام او را بعنوان ولایت میدیدند و اعتقاد ایشان در  
حق او بمثابته که اگر میخواست در یکروز هزار سوار بلکه بیشتر  
برو جمع میشدند و از بسکه شاغل بود چنان بنظر درمی آمد که  
گویا مغیری تناول کرده و از مرغی چشم او که بیداری شب بدان  
باعث بود عوام الناس او را مهت خیال میکردند • فرد •

از بسکه خون خورم همه شب بیخون او فتم

مردم نهند تهمت میخوارگی مرا

هر چند شیخ موسی قادری که ذکرش بالا رفت اینمعنی را بر مستی  
ظاهری فرود می آورد و مقوله او پیوسته اینست که می ترسم که مبادا  
اولیای سابق هم که اخلاق ایشان در کذب مسطور است چون شیخ  
کبیر باشند که بولایت مشهور شده و شاعران گذشته نیز چون شیخ  
فیضی و دیگران باشند معان الله فقیر شیخ کبیر را یکبارگی در  
فتحپور همراه حسین خان دیده ام و شکوه از و ظاهر بود و باطنش  
علام الغیوب داند • قطعه •

هر کرا جامه پارما بینی • پارما دان و نیک مرد انکار

و رتو احوال او ندانی چيست • محاسب را درون خانه چکار

وفات او در سنه اربع یا خمس و تسعین و تسعمایه ( ۹۹۵ ) بود  
و در مقبره آبای عظام خویش علیهم التحیة و السلام مدنون است •

## میر سید علی لودھیانہ

از مقبولان زمانہ و خلفای عظام شیخ عبد الرزاق جہنجانہ است کہ از مشایخ مشہور و قبلہ ارباب وجد و حال و مقتدای اصحاب فضل و کمال است میر از سن ہشتاد سالگی تاجارز نموده و قدم در خانہ نود مازدہ و در مدت عمر گرامی بعد از تحصیل رخصت ارشاد ہرگز قدم از خانہ بیرون نڈھادہ و مرجع اعیان خلق از امرا و فقرا بود و ازو خوارق بسیار نقل میدمایند و ہر کسکہ بصدق نیت بشرف صحبت او فایز شدہ و در حلقہ ارادت او درآمدہ توفیق اجتناب از مذاہی و ملاحی یافتہ بمبدأ فیاض مذاہبت پیدا کردہ و پی بمقصود حقیقی بردہ از النجمہ محمد جعفر خویش میرزا نظام الدین احمد کہ جوانی رشید بود اما آلودگی بفسق داشت چون از لہور بجهت فوجداری برگنڈہ شمس آباد کہ در جایگیر میرزا مقرر بود روانہ شد در لودھیانہ رسیدہ بمیر ارادت آورد و موفق بہ توبہ شد و خون را از محذورات و محظورات گذرانید بارہا التماس فائقہ شہادت از میر می نمود ایشان نفص راندند و در عرض سہ چہار ماہ آنچنان بصلاح و درع و ریاضت و عبادت اتصاف پیدا کرد کہ خیلی از اہل تقوی بہر غبطہ می بردند بمذابہ کہ بآن دولت و جمعیت و شوکت برای نماز تہجد برخاستہ خود بیدمن خدمتگاری آب وضو مہیا می ساخت و کسی را بیدار نمی گردانید و در اندک مدت نفص میر تاثیر کرد و در موضعی از

مواضع شمس آباد با کافران حربی جنگ مردانه کرد و بدرجه شهادت رسید و در همان سال فقیر زمانیکه همراه مبرزان نظام الدین احمد رخصت وطن مالوف گرفتیم بملازمت میر رسیدیم سخن از شهادت جعفر در میان آمد فرمودند شهدارا همدورین نشاء امتیغای لذت و فرح می باشد چنانچه کلام مجید ازان حالت خبز میدهد که - بَلْ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحْتَن - انکه باین تقریب گفتند که جوانی نو کنخدا درین نواحی شهید شده بود و بهمان هیأت اصلی شبهای جمعه با زوجه خود صحبت زنا شویی میداشت فقیر گفتیم که میگویند که از ایشان توالد و تناسل هم میشود چنانچه مشهور است و در قصیده یسار که مولد فقیر است اسحق نام افغانی شهید شده هر شب جمعه با نوعروس خود صحبت می داشت و اورا از افشای این راز منع کرده بود و چون آن زمان زن حامله شد و مردم اورا باصری نا شایسته متهم میداشتند بعد از مبالغه بسیار صورت واقعه را بخوشد امن خود که مادر اسحق باشد گفت و در شبی معهود اورا نیز نموده و مادر فریاد زده و نام پسر برده خواست که اورا کنار گیرد آن صورت غایب شد و ازان روز باز آمد و رفت اسحق برطرف گردید و مادر بنام پسر چاهی کنده که تا حال هست این قضیه چون باشد میر جواب دادند که در تحت امکان است و عقل آنرا منکر نیست میرزا گفت میتواند بود که جن بصورت آن شهید متمثل میشده باشد فرمودند جن را قدرت تمثل بابدان انبیا و اولیا و صلحا و شهدا نیست و وفات میر در سنه هزار است و دو ( ۱۰۰۲ ) یا سه - یکی از فضلا شیخ امام تاریخ یافت

و حالا میرسید محمود خلف صدق ایشان جا نشین است •

### شیخ معین

نبیره مولانا معین واعظ مودی مشهور صاحب معراج النبوة  
 است ملکی بود بصورت بشری و چندگاه بحسب فرمان خلیفة الزمان  
 بامر قضای لاهور اشتغال داشت درین مدت میگوید که هرگز حکم  
 بالزام حقی نکرده و اگر مدعی الحاح بر فیصل قضا یا (+) می نمود  
 او بالحاح و عجز و زاری میگفت که از برای خدا شما با یکدیگر صلح  
 نمائید تا من درین میان مآخوذ نشوم و شرمندۀ نباشم و نیز میگفت  
 که شما هر دو دانائید و تنها من نادان را با در دانا کار افتاده پس  
 مرا شرمندۀ درگاه خدای تعالی مسازید و اگر زنی از جهت غیبت  
 شوهر طلب تغریق میکرد حسب استطاعت کفاف او را از خود  
 میداد و گفت این قدر وجه معیشت بگیر و انتظار شوهر ببر و از  
 جدا مشو و مدد معاش خود را که کلی بود صرف کاتبان میکرد تا  
 کتب نفیص قیمتی می نویسانید و آنرا مقابلۀ میفرمود و مصلحت  
 ساختۀ بطالب علمان می بخشید و مدت عمر کار و پیشۀ او این بود  
 هزارن مصلحت ازین قبیل بمردم بخشیده باشد در سنۀ خمس و  
 تصعین و تسعمایه از سرای محنت آباد دنیا بروضۀ عقبی خرامید  
 و از دو پسر ماندند که یکی در هنگامها و معرکها به کشتی گیری  
 و دیگر بکبوتر بازی مشهور است و بهمین عنوان نزد پادشاه مذکور

شدند و تماشای ایشانرا دیدند - يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ  
الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ -

### میر عبد اللطیف قزوینی

از سادات حسنی سیفی است از علوم عقلی و نقلی بهره تمام  
داشت و ابانجد مصلحت ایشان تاریخی آمده چنانچه حیرتی شاعر  
مشهور در مدح قاضی یحیی والد ماجد میر مذکور میگوید که

• بیت •

قصه تاریخ ازو باید شنید • کس دزین تاریخ مثل او ندید  
او یا یکی از خویشان او تاریخ خروج شاه اسمعیل را مذهب ناحق  
یافته و بعد از آنکه گرفت و گیر کرده اند گفته که من مذهب ناحق  
گفته ام و باین رنگ خلاص یافته و سادات سیفی همه منی  
متغصب بوده اند و لهذا شاه طهماسب ضیاع و عقار ایشان را  
بدین تهمت کشیده گرفت و باعث آمدن میر عبد اللطیف در  
هند این بود فقیر این را از میرزا غیاث الدین ملقب باصف خان  
شنیده ام چون میر عبد اللطیف و قبیله اش از نظر شاه افتادند  
میر علاء الدوله صاحب تذکره که هم برادر خرد عبد اللطیف و هم  
تربیت کرده او بود و او را حضرت آقا میگفت بذاب مصلحتی قصیده  
در باب اظهار ابر او تبرای خویش گفته که این مصرع ازان جمله است

• ع •

لعنت کنم به یحیی و بر حضرت آقا

چون ازو پرحیده اند که میر ترا در کنار خود پرورش داده بود او را چون

اهانت کردی در جواب گفته که نمی بینید که بجهت رعایت حقوق  
 او را حضرت آقا گفته و نام پدر را بی تعظیم آورده ام بالجمله چون  
 ارباب ضلال و فساد خاطر نشان شاه ظهنامه ساختند مزاج او را از  
 میر یحیی ملجوف ساخته اند قورچی عفریت صورتی زبانیده بیکری  
 را از آذربایجان تعیین نموده حکم می نویسد که میر یحیی  
 و فرزندش میر عبد اللطیف چون در راهی تسنن غلوی تمام  
 دارند و باعث امتقامت سنیان قزوین ایشانند بنابراین هر دو نام  
 برده را با کتب اهل سنت که در حرکات ایشان باشد بتمام گرفته  
 نژاد ما فرستند و اهل و عیال و اطفال ایشان را در اصفهان برند و  
 میر علاء الدوله که آن زمان در آذربایجان بود قاصدی به سرعت تمام  
 مصحوب مکتوبی مشتمل برین ماجرا نوشته میفرستد و میر یحیی  
 را که یحیی معصوم میگفتند قورچیان گرفته تا مدت یک و نیم  
 سال در اصفهان محبوس میدارند تا بهمان حالت از حبس این  
 عالم پر کدورت و مآلت خلاص می یابد و میر عبد اللطیف فرار  
 نموده خود را چندگاهی در جبال کیلانات میگذرد و بر حسب وعده  
 پادشاه غفران پناه متوجه هند میشود و سعادت خدمت حضرت  
 اعلی را دریافته از نواید سواید انعام و احسان بیکران پادشاهی  
 محظوظ میگردد و پادشاه پیش ایشان بقی چند از دیوان خواجه  
 حافظ و غیر آن خوانده اند میر عبد اللطیف در پنجم رجب سنه  
 نهم و هشتاد و یک ( ۹۸۱ ) در معموره جدید فکهور بدار السروز  
 خلد انتقال نموده بنعمیم جاوردانی و حور و قصور اتصال یافته  
 بالای قلعه اجمیر در جوار میر سید حسین خنگ حور مدنون



گشت و قائم ارسلان فخر آل یس تاریخ یافته و فرزند رشید نجیب  
 معادتمند او میرزا غیاث الدین علی آخوند المقلب بنقیب خان  
 که باخلق ملکی پدراخته و بفضایل و کمالات علمی آراسته در علم  
 سیر و تاریخ و اعماء الرجال نه در عرب مثل وی نشان میدهند  
 و نه در عجم چنانچه گذشت و فقیر را با او از جمله مقربان نسبت  
 خاص و جهة هم مدقی از عهد صبی است حالیا شب روز در  
 خدمت پادشاهی بحد قیام دارد و از یک قرن باز در خلوات و جلوات  
 بخواندن تواریخ و قصص و حکایات و افسانههای فارسی و هندی  
 که درین عهد ترجمه یافته مشغول است و میتواند گفت که جزو  
 حیات خلیفه زمان شده و جدائی ازو یک لحظه متصور نیست  
 درین تاریخ اندک عارضه تب عارض وجود شریف او شده امید است  
 که صحت عاجل و شفای کامل یابد چون فیکن همه جا عزیز اند  
 بقای ایشان باد و بدان زمانه را چه احتیاج بدعا که همان بدی  
 کار خود میکند و ستم بران زبان است که آلوده نام این قوم  
 بی نشان گردد

### خواجه محمد یحیی

بسه دامطه از فرزندان حضرت خواجه احرار قدس الله روحه  
 است هفت خط را خوب می نوشت و دران وادی امتداد بود و در  
 علم طبابت و معالجت مهارت غریب و بد طولی داشته  
 و صفات حمیده و اخلاق پندیده خود مورثی او بود اگرچه در  
 سخن را بسته اما در صحبت را کشاده داشت و هرچه از جاگیرش

حاصل میشد در سفره اخلاص بود و فیض رسان عام و خاص چون طرح و طرز جدید پدید آمد و کار مفاعیل و تفاعیل بالا گرفت پای ازین دایره بیرون نهاده رخصت مفر حجاز حاصل کرد و او را میر حاج گردانیده مع خرجی وافر متوجه آنجانب ساختند تا بان سعادت فایز گردیده باز گشت و در اگرة اوقات عزیز صرف عبادت و طاعت حق تعالی که مقصود از آفرینش انسان است می نمود تا متقاضی اجل گردید ان گیر جان قدمی نشان او شد داعی آشیانه قرب و آستانه کنویا گردیده ازین وحشت آباد ظلمت نهاد خلاص یافته با صدیقین و شهدا و صالحین همدوش و هم آغوش آمد

\* بیت \*

ترا ز گذرگاه عرش میزنند صغیر

ندانمت که درین دامگه چه افتاده امت

شیخ حسین بدخشی

از خلفای مخدوم و شیخ حسین خوارزمی قدس الله روحه امت صاحب سکر غالب بوده و بعد از هر نماز با صدای برورش سلسله کبرویه کتاب مصباح تصنیف شیخ رشید قدس الله روحه را در مجلس شریفش میخواندند و حال می ورزید و همچنین خواندن مثنوی مولوی معنوی نیز التزام داشت و قدمش بر جاده شرع مطهر رانج و دمش پیوسته از روی آگاهی ناشی و در دلها موثر اگر کسی احبانا دم تعریف او میزد میگفت شما خود را می بینید چند گاه در بداون بتقریب دیدن بعضی از ترکان که

ارادت بخندمش داشتند تشریف برده آن مکان را بنور حضور  
خوبش منور ساخته بود و فیض صحبت لازم البرکتش بسکنه آن  
آن دیار رسید و باز گشته در اگره آمد و بدرگاه کبریا شتافته \*

### شیخ عبد القادر

از اولاد شیخ عبد القادر ثانی آنچه است که همی حضرت غوث  
ربانی است رضی الله عنهم شیخ عبد القادر و برادر خردش شیخ  
الله بخش هر دو اینها بصلاح و تقوی و وزع نشور نما یافته بکمالات  
موصوف بودند چند گاه در فتح پور بسر می بردند و پادشاه شیخ  
الله بخش را در زمانیکه سخن مذهب و ملت در میان آمده بود  
تربیت و رعایت نموده باسم صدارت بجانب ولایت گجرات نامزد  
گردانیدند و پیشش شهباز خان فرستادند و این در معنی اخراج بود  
و او خدمتهای شایسته بجا آورده و از انجا مهران مصحوب عرایض  
مشمولبر اختیار باغبان و نمیران پیامی میفرستادند تا ازینجا فرمان  
منصب میصدی ینام او رفت و در همان ایام مسرع اجل نوید  
آرجمعی الی ربک - بگوش هوشش رسانیدند و داعی حق را اجابت  
نمود و برادر بزرگش شیخ عبد القادر را حکم اخراج بمکه معظمه  
شد و زمانیکه خانخانان ولد بیرواخان و میرزا نظام الدین احمد زمام  
مهام گجرات در قبضه اقتدار و اختیار داشتند انجا رفت و زاد و  
راحله یافته بزیارت و حج مشرف گردیده باز آمد و حالا در وطن  
معهود که لاهور باشد بطاعت و عبادت مشغولست و استقامت  
دران وادی دارد \*

## شیخ ابوالمعالی

برادر زاده و داماد و قائم مقام حضرت ارشاد پناهی ولایت  
 دستگاهی جالس کرمی وحدت صاحب سیف قدرت و خیل قوت  
 مهدی مظهر کمالات محمدی میان شیخ داود قدس الله روحه است  
 در چابک روی یگانه زمانه، و در حالات و مقامات فقر و فنا نشانه،  
 اگر ذکر موافقان رود نام او اوفق، اگر نام سابقان در میان آید ذکر او  
 اسبق، عالی همتی که در محبت پیر همگی خود را در باخته  
 بلند منشی که جز پیر پرستی شیوه دیگر ندانسته چنانچه خود  
 اشعار از آن معنی میفرماید

• بیت •

هستم از جام محبت همه دم واله و هست  
 این و آن را چه شناسم من داود پرست  
 وله

دل انسوده کی یابد بگفت هر کهی گرمی  
 دم داود میباشد که آهن را دهد نرمی  
 وله

بتخت فقر بندشینم چو حاصل گشت مقصودم  
 سلیمانی گنم کز جان غلام شاه داودم  
 \* رباعی \*

یارب نظری ز عین مقصودم بخش  
 آزادگی ز بود و نیا بودم بخش  
 هر چند نیم در خور این دولت خاص

یکذره ز عشق شیخ داردم بخش  
 از جمله سخنان اوست که یا ابا المعالی ، کن عبد الرب المتعالی ،  
 و لاتکن عبد الدراهم و اللآلی ، میگویند عالی که ولادت باسعادت او  
 شد پیش حضرت قطب الاقطاب میان شیخ داود قدس الله سره  
 بردند والد ماجدش التماس نام برای آن مولود معبود طلب نمود  
 حضرت میان فرمودند که شاه ابو المعالی باشد چون این نام در  
 ولایت هند شایع و متعارف نبود استدلال آمدن مغول و ظهور  
 کوبه همایون پادشاه طاب ثراه نموده اند و یکسال نگذشته بود که  
 پادشاه غفران پناه بهند آمدند و شاه ابو المعالی مطبوع خویش را  
 صاحب تصرف ولایت پنجاب ساختند و ابو المعالی حق پرست  
 تاریخ ولادت شد و از نتایج طبع وقاد او این چند بیت آید که از  
 سر حال است نه قال نوشته می آید \* قطعه \*

غریبی از حال میگوید سخن  
 بی سخن این قیل و قال دیگر است  
 حالت عشقش بود گفتن محال  
 در نمیگویم محال دیگر است  
 \* شعر \*

غریبی نقد جان فدایش کن  
 دولت وصل رایگان ندهند  
 \* شعر \*

سخن عشق بدل درنه و لبراکشا  
 هر این شیشه فرو بند که بالای نخورد

\* ایضا \*

غریبتی بانگ انا الحق زن و از دار متوس  
زانکه معراج دزین ره زمن دار بود

\* ایضا \*

انچه ما زان جان جانها دیدگ و دانسته ایم  
بهنرگفتن نیست بهردیدن و دانستن امت

این نقل رقعه از رقعات اعجاز سمات اوست که بفقیر در لاهور  
فرستاده \* شعر \*

زدت<sup>(۲)</sup> اشتیاقا و الفواد بحسرة

و فی طی احشائی توقد جمرة

متی یرجع الغیاب عن طول سفرة (†)

عزیز این زمان فترت فرقت از هر آشنا و بیگانه خبر خیریت پرسان  
هر کسی را قاصدی و رهول پنداشته سلامی و پیامی چشم  
میداشت که ناگاه رقیمه موت تمیمه نسخه صحت مزاج بود از دکان  
هجریه گردیده شوق بر شوق و صحبت بر صحبت افزوده آن  
بایبات حضرت قادریه که بتلاطم امواج جانرا مرامیده و سرگردان  
میدارد درد دل بیرون میدهد معذور خواهند داشت \* اشعار \*

ایه بکم عجبا من سایر الوری \* فلم از من سکری امامی و لا ورا  
و ما فی الحشا و الله خیر هو اکم \* یشاهدکم قلبی کانی بکم اری  
و فی قاع قبری قیلوا نجواهم \* فهم قبلتی ما دمت حیا و فی ثری

---

( ۲ ) زدت ( † ) همین مه مصرع است در هرجه نسخه بدائنی

اذا ما اتانى منكر و نكيرة \* اجيب نكيرا حين ياتى و منكرا  
اقول اسئلوا غيرى فانى محبهم \* و عهدى بهم فى حبهم ما تغيرا  
همه بهم دعا ميرمانند كذبه الفقير ابو المعالى - و در زقعه ديگر  
نوشته كه \*

آن عزیزى كه همه شب بدل من گردد  
خرم آنروز كه در دیده روشن گردد

سلام شوقیه مرام رفیع الاعلام دار دیده قادر به نظام تبلیغ نمود انکه صحبت  
شعاری مولانا عبد الغفور و شیخ عمر را مهمی ضروریست که به نیم  
الثقات عالی بر آمدنی دارد اگر وقت عزیز گنجایش آن داشته  
باشد که وقوع یابد الحق بهیار مژمر خیر کثیر خواهد بود و الدعاء \*

### مولانا جمال تله

که محله ایست مشهور در لاهور خویش حاجی مهدیست  
که از اعیان مشایخ مشهور بود الحال اعلم العلمای وقت و مدرس  
متعین لاهور است شاگرد ملا اسمعیل اچه امت و تلمذ دیگر اعاظمه  
هم کرده جوهری امت در کمال قابلیت و حدت طبع و جامع  
جمیع اقسام علوم عقلی و نقلی میگوید که از هشت سالگی باز  
یافاده مشغول امت و خوش تقریر و منقح گوی چنانچه مباحث  
دقیقه معقول و منقول باسانی خاطر نشان شاگرد می سازد و مشفق  
امت و صاحب صلاح و تقوی و حافظ امت و متخلق باخلاق حمیده  
تفسیر شیخ فیضی را اکثری او اصلاح داده و مربوط ساخته من  
شریف او حالا مابین پنجاه و شصت است \*

چیدمت ببحث علم اگر تا فرق فرقت میروند

ذکر مولانا جمال الدین محمد میروند

### مولانا عبد الشکور لاهوری

دانشمند برجسته و سوآمده است بمتانت فهم و حدت طبع  
مشهور است و در اعتقاد بمشایخ قدسی راجح و حسن ظنی غریب  
در حق این مردم دارد و اکثر اوقات گرامی او بمطالعه سخنان این  
طایفه موزع و عمرش در ادای وظایف نوافل و ادعیه و تلاوت قرآن  
مصروف و هرچه در بساط و پست صرف فقرا و مساکین است  
زمانیکه امتحان علما و مشایخ در میان آمد او را جلای وطن نموده  
بعهدت قضای جونپور منصوب ساخته انجا فرستادند چون در سفر  
اله آباد بدرگاه پیوست قضای آن بلده را بقاضی زاده روسی که  
فاضلی ست خوش طبع و صاحب کمالات مفروض داشتند از آن زمان باز  
مولانا عبد الشکور در انجا معزول است و باناده و افاضه علمی  
مشغول و بجزوی اوقات گذر قانع و از زیادت طلبی محترز و از  
آفات و مخافات بعید و بسلامت ایمان نزدیک \*

### شیخ کبیر ولد شیخ منور

قائم مقام والد ماجد خود است جوانی است در صغر سن  
بمرتبه کمال رسیده و از پیران در گذرانیده اگر درین آخر زمان  
همی از پدر بهتر باشد او را توان گفت که این حالت دارد اکثری



از علوم متداوله در ملازمت پسر و خسر بزرگوار خویش که میان  
 بعد الله بنی اسرائیل باشد تحصیل نموده طریق صحبت و اختلاط  
 را نیکو ورزیده و پادشاه شناس است. حق سبحانه تعالی او را از  
 ارتکاب انیون بهیزار و رعونت و فروغ و لاف توبه بخشد در ایامیکه  
 حسب الحکم بهمراهی پدر در پرگنه بجواره و دامن گوه شمالی  
 رفته بضبط و ربط آن نواحی مشغول بود رقه بفقیر نوشته که کمالات  
 انسانی او از انجا امتدال توان نمود و آن این است \* شعر \*

کان لی قلب اعیش به ضاع منی تقلبه

خدام صاحب الاخلاق السئیه فضایل پناهی بعافیت بوده باشند  
 ای خداوند کار دل و جان که حقیقت انسان عبارت از همت مقیم  
 آهنگانه اخلاص است و کالبد خاکی که خاک عالم بر سر او باد با  
 وحوش و طیور در جنگلستان کثرت محشور لا و الله بلکه با گروهی  
 محشور است که وحوش و طیور از دیدن آنها راه گریز اختیار  
 میکنند سبحان الله سبحان الله نمیداند که چه چاره سازد نفس  
 شوم اکنون قدر عافیت دانست از عنفوان ایام تمیز تا امروز که  
 مشرف بر درجه جهل است همگی همت بران مصروف بود که  
 با گزیدگان روحانیان صحبت داشته عیوب نفسانی و امراض  
 معنوی را امتلاج نماید غیرت غیور مطلق عزشانه در کار شده  
 به بیماری صعب که تیمار آن بجز او نمیشود مبتلا ساخت شفای  
 وقت و جمعیت خاطر و گوشه عافیت بغارت رفت خدام مولوی  
 تفقدات بزرگانه مشغولانه نواب فیاضی علامی فهامی وحید الزمانی  
 را ( متعلنا الله من کماله و شرفنا بالامتفاده من مبعاه ) از جلال

نعم خداوندی دانسته شکر این صوفی عظمی میگفته باشد و هنگام اجابت دعا نیازمندی بنده را معروض دارند و الدعای خدام مشفقانادر عصری میان احمد سلامت باشند و مشتاق دانند \*

### شیخ سعد الله نحوی

بیان اصل از ولایت شرقیه هند است از صغر سن باز خدمت شیخ محمد غوث اختیار نموده باربعینات و دعوات اسما مشغول شد و دران وادی اقامت و امتقامت یافته و در خطه بیانه خانقاهی تعمیر نموده سالها ملجا و ملاک طلبه علم و اهل سلوک بود و بتلقین و هدایت این طایفه اشتغالداشت و در علم نحو نظیر در زمان خود نداشت تا هفتاد سال افطار بجز از شیر و گیاه و میوه بیابانی نداشت و در بذل و ایثار دستنی طولی داشت فقیر در عهد اسلم شاه همراه جد مادری او را ملازمت کرده چند سبق کافیه پیش او خوانده ام آخر حال دست از همه باز داشته حیرت بر غالب آمد و ساکت بود و در حجره تنها عزلت گزیده فرزندان را هم بخود راه نمیداد تا در سنه نهصد و هشتاد و نه ( ۹۸۹ ) ازین عالم خرامید و در همان خانقاه مدفونست روزیکه فوت کرد گنجشکی از هوا بر سر نعش او افتاد و اینمعنی باعث تعجب ناظران شد \*

### شیخ نصیر الدین

از هندونست و شهرت بکیمیگری داشت میگویند که در سفر و حضر همراکب شاه نهران پناه همایون پادشاه می بود و بعد از

شکست جوسا چون باگروه رسیده بود شیخ فرمودند که قدری از برای نگاهداشت لشکر جدید درکار است بنابراین دیگ و طبق مسی و سایر آلات جمع نموده بحضور پادشاه غفران پناه طلای خالص ساخته و اینمعنی شهرت یافته اما فقیر چون اولاد او را که نسبت مصاهرت بایشان دارم تحقیق کردم چنان گفتند که درویش کامل العیاری ژنبیلی پر از اجزای کیمیا بشیخ داده بود و آنرا بهرمس که طرح میکرد مقصود حاصل میشد بعد از تمام شدن آن ترکیب قدرت زر ساختن فداشت از آنکه علم آنرا نمیدانست و الله اعلم فقیر او را باگروه در عهد بهرسخان در منزل سید شاه میر برادرزاده میر سید رفیع الدین محدث دیده بودم پیری نورانی صاحب اخلاق بود و در همان ایام در گذشت و در هژدرون مدفون است \*

### شیخ مبارک الوری

اسلم شاه او را شاه مبارک میگفت و کفش پیش پای او می نهاد غالباً دعوی میدادت میکرد و نزد افغانان اعتباری عظیم داشت چنانچه هنگام زوال دولت آن طبقه و فرار ایشان از مغولان بغضی افغانه شیخ اسلم فتحپوری را بگمان زرداری بحالتی عجیب مقید ساخته در قلعه رندهنبور بردند شیخ مبارک از دور براه بساورانجا رفت و باعث مخلص شیخ اسلم شد تا مرتبه ثانی بزیارت کعبه معظمه مشرف گردیده فقیر در آنزمان در سن شانزده سالگی بودم که شیخ را همراه والد ماجد در بساور ملازمت کردم و بعد ازان در سنه نهصد و هشتاد و هفت ( ۹۸۷ ) وقتیکه پادشاه

زیارت ختمی اجمیر نموده از راه ~~پور~~ عازم فتح پور بودند باز مشرف  
 شدیم الحق صاحب کمال بود و بذلی و ایناری بوجه اتم داشت شذیذه  
 میشود که درین نزدیکی درس نمود سالگی عالم فانی را پدرو کرد \*

### شیخ چاین لده سہنی

لده سہنہ قصبہ ایست از میوات ہرہہ کرہی دہلی کہ درانجا  
 چشمہ ایست گرم ازکن گوگرد برآمده و رنگ آن آب سبز و بوی  
 گوگرد ازان ظاہر در زمستان چنان گرم است کہ اصلا بر بدن نتوان  
 ریخت و گرو خارش را غسل در آن چشمہ نافع است و بوی و رنگ  
 آن آب دلیل ظاہر است کہ منبعتش گوگرد است و شبہای  
 تابستان نیز در کوهستان آن قصبہ جابجا آتش قدری عیان میشود  
 بی آنکہ کسی افروختہ باشد شیخ از خلفای مشہور شیخ عبد العزیز  
 دہلوی است و برجادہ فقر استقامت تمام داشت و کذب تصوف  
 مثل فصوح و نقد فصوح و غیر آنرا بطالبان اہل استحقاق درس  
 میگفت و آخر عمر شاہنشاهی را نسبت باری اعتقادی عظیم  
 پیدا شدہ در بعضی مهمات اعتماد ہمت از وی نمودند و در  
 عبادت خانہ قریب بمحل خاص جائی از برای او معین ساختہ  
 شبہا خلوت باری میداشتند و نماز معکوس را کہ از مشاہدہ نمودند  
 نسبت معکوس شد در سنہ نہصد و نود و ہشت ( ۹۸۹ ) چون  
 مشرف بر مرض موت گردید شیخ قطب عالم خلف صدق شیخ  
 عبد العزیز را کہ بشیوہ پداگیری اشتغال داشت از دہلی طلبید و خرقرہ  
 و عصا و سایر لوازم مشیخت را پیش وی نہادہ گفت این اہانت

والد ساجد شما بود شما بآن سزوار تواید و سقر آخرت گزید و حقیقت فقر تاریخ او شد شیخ قطب عالم موفق شده و ترک ملازمت نموده اقتضای اثر پدر بزرگوار را دست آویز ساخته در دهلی متوطن است و بتولیت قدمگاه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم حسب الامر اشتغال داشته بخدمت هر صادر و وارد قیام می نماید انشاء الله العزیز باخلاق پدر عزیز متحلی گردد \*

### شیخ عبد الغنی بداونی

نیز از خلفای شیخ عبد العزیز است در ترک این ادهم وقت و در تجرید شبلی روزگار است در اوایل که طالب علمی در بداون میگرد حال برو غالب می آمد و احیانا بکپاس کم و بیش در عین سبق خواندن از شنیدن نغمه بی شعور می ماند و چون محرمان ازو می پرسیدند که چه دیدی که این حالت پیش آمد میگفت من هیچ نمیدانم و بنابر بعضی علایق که از سر تاهل همراه طالبان آگاه میگردد \*

در راه خدا که رهنمانند \* آن راهزنان همین زنانند

در طلب کفای بدلهی آمد و بملازمت تاتار خان حاکم آنجا که لباس اهل جاه از اهل الله بود رسید و ارادت بشیخ عبد العزیز آورد و تحصیل تمام کتب متعارف متداول در خدمتش نمود و حالها درس گفت بیکبار جذبۀ عنایت ازلی گریبان گیر او شد و از همه اشغال برآمده چند گاه در خانقاه شیخ در سلک درویشان مرتاض انتظام یافته بمجاهدت و ریاضت اشتغال گرفت بعد از تحصیل

کمال بیرون از آبادانی بجانب قدمگاه حضرت رسالت پناه صلی  
 الله علیه وسلم در مسجدی مشهور بمسجد خانجهان سکونت ورزیده  
 پیوسته باعتکاف میگذرانند و با آنکه عیال بسیار دارند راه سلوک را  
 بقدم توکل می سپردند قریب بیک قرن باشد که از زاویه عزالت قدم  
 بیرون نهداده چون در سنه ثلث و الف (۱۰۰۳) خانخانان بخندمتش  
 رمیده التماس نصیحتی نمود گفته که اتباع سنت محمدی صلی الله  
 علیه وسلم لازم گیر در زمان تحریر این مجله احمد صوفیک و  
 حسامک بنارسی نو مذہب نو مسلم که در فتنهای آخر زمانی  
 نشانند داغ نقرین جاودانی اند \* مثنوی \*

عذر از صوفیان شهر و دیار \* همه نامردمند و مردم خوار  
 هرچه دانی بدست شان خوردند \* هرچه آمد ز دست شان کردند  
 کار شان غیر خواب و خوردن نه \* هیچ شان فکر روز مردن نه  
 بهر دفع بد نامی خویش و ستر حال فسق میخواستند که شیخ  
 عبد الغنی را با یکدو بقیده سلف دیگر که امامی ایشان تالی این  
 ذکر خواهد بود فرمان فرستاده از دعلی بلاهور طلبند و تکلیف  
 احکام جدید که خود مبتلای آن بطوع و رغبت شده اند نمایند  
 شیخ کذابتی بجامع اوراق نوشته اظهار عجز و عذر بسیار نمود بنابراین  
 احمد صوفیک را بانواع مقدمات خاطر نشان ساختند تا او از آن  
 مقام گذشت و مکتوبی مشتمل بر عفو و معافات و اعتفا نویسانیده  
 فرستاد انشاء الله بخیر گذرد \*

## شیخ بهلول دهلوی

علم حدیث را خوب ورزیده در صحبت اهل فقر و فنا رسیده  
 مدت مدید است که لذت آن وادی یافته و توفیق استقامت  
 و استقامت بران رفیق او گشته با اهل دنیا کاری ندارد و بافاده  
 و اناضه طلاب مشغول است \*

## شیخ عبد الحق دهلوی

حقی تخلص میکند مجموعه کمالات و منبع فضایل است و  
 جمیع علوم عقلی و نقلی را درس میدوید و در تصوف رتبه بلند  
 دارد و از جمله تصانیف او ترجمه تاریخ مدینه سکینه و کتابیست  
 در احوال مشایخ متاخر هند که ذکر الاولیا تاریخ آنست - از عتفوان  
 شباب درد طلب داشت و چندگاهی در فتح پور بغابر الفت قدیم  
 با شیخ فیضی رمیرزا نظام الدین احمد صاحب بود و فقیر نیز  
 بتقریب ایشان شرف خدمتش را دریافته پیوسته از نواید  
 صحبتش محظوظ بودم و چون وضع زمانه و زمانیان که همه محل و  
 برمکاره طبیعی مشتمل است دیگرگون شد و بر اوضاع آشنایان اعتماد  
 نماند صحبت فلانی و فلانی بار راست نیامد و توفیق رفتن بکعبه  
 شریفه رفیق او شد از دهلوی بطریق جذبه بهیچ چیز مقید نشده  
 بکجرات رفت و بحسن سعی میرزا نظام الدین احمد و مددکاری  
 او در جهاز نشسته به سفر حجاز رفت و بجهت تیغ بعضی موانع  
 طبیعی بمدینه سکینه علی ساکنها السلام و التحیه نتوانست مشرف  
 شد و روزی چند در مکه معظمه پیش شیخ عبد الوهاب هندی

خادم شیخ رحمة الله محدث علیه الرحمة (که با حاجی بیگم از هیچ باز گشته باگه آمده و فقیر از دست مبارک او آب زمزم نوشیده و سبق حدیث تیمنا گرفته بود) اجازت حدیث حاصل کرده بوطن ملوف رسیده حالا ستر حال خویش بافاده و استفادۀ علوم رسمیه میکند چون همتش بنزد امت انشاء الله تعالی بدون مطلب در راه بند نشود در ایامیکه از مکه معظمه تشریف بدهلی آورد و فقیر بحسب مطلب باضطراب تمام از بداون متوجه اردوی پادشاهی بودم لحظه خدمتش را دریافتم و بعد از آنکه بلاهت رسیدم خطی نوشته فرستاد نقل آن بجهت تیمن و تذکار ثبت می نماید \*

بعد از عرض بندگی و نیاز معروض میگردد اندک احوال این غریب فامراد بر آنچه مقتضای غریبت و نامرادیت موجب شکر است امید که ایشان نیز دایم الاحوال مشمول حفظ الهی بوده باشند در وقتیکه ملازمان ایشان بدهلی تشریف آوردند و مخلص خود را ساعتی لطیف مشرف ساختند آن ملاقات جز تعطش و اشواق نیدرود و چندان چیز ناگفته و ناشنیده ماند که چگوید - سنة الوصال ( † ) سنة - که گفته اند آن خود بتحقیق همچنین بود بلی صحبت دنیا اگر خود صمد بود نیز همین حکم دارد - قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ - درین عالم خود فرصت صحبت داشتن و از صحبت دوستان محظوظ شدن نیست اگر علاقه درست است و رابطه محکم فردا مگر صحبتی داشته شود - طَى سُرٌّ مُتَقَابِلَيْنِ - انشاء الله تعالی امروز سعی در

( † ) همین است در هر چه نسخه بداونی و مشهور - سنة الوصال مائة \*



درست ساختن علاقه و تصحیح نیت باید کرد مصاحبت موقوف  
بر فردا باشد تا حضور و غیبت یکسان گردد و فراق و رصال اینجائی  
یک رنگ حق سبحانه و تعالی یکنوع نصبتی و نوعیما ارزانی فرماید  
که معنی یک رنگی دست دهد خاطر شریف بجانب این فقیر  
دارند که خاطر این غریب نیز بجانب ایشان است این فقیر را  
بعین الیقین معلوم شده است که در ذات ایشان معنی محبت  
و حقیقت آشنائی تمکن یافته است - الحمد لله علی ذلک اللهم  
زد ولا تنقص - عزیزی بود از اهل حریمین که این دعا را دایم  
میخواند - اللهم كما انعمت فزد كما زدت فاقم كما ادمت فبارک  
حق سبحانه تعالی نعمت معرفت و محبت زاید و دایم و مبارک  
گرداند - بحرمه سید الاولین و آخرین محمد و آله و صحبه اجمعین  
اگر گاهی مخلص خود را بنوازشنامه مشرف گردانند هرچه از اخبار  
قدس آثار حضرت شیخی قبله گاهی ستمی کلیم الهی سلمه الله و ابقاه  
معلوم ملازمان باشد باعلام آن مشرف و مسرور خواهند ساخت و  
کلام چند بحضور شریف عرض کرده از خاطر نرود هر چند خواست  
که ازین باب چیزی نویسد قلم نرفت چه حاجت است باز چون  
نوبت بعرض بندگان میرزائی رسید اشعاری ازین معنی نمود  
بلکه صریح نوشت که از تکلف دور است در رسانیدن آن مکتوب  
مقیم خواهند بود والدعا شیخ فیضی بعد از آمدن از ولایت دکن  
بذابروش قدیم ستم ظریفانه که یاران را برای گرمی مجلس  
و همزبانی خویش بجان میخواست اما پیوسته سر کونده و آزرده  
خاطر میداشت